

دانشنامه فرهنگ مردم ایران

مصطفی ذاکری*

عنوان دانش ننگریسته‌اند و فقط در حدود نود سال است که برخی از فضلا چون صادق هدایت به این مفهوم توجه کرده و آن را به عنوان موضوع مستقلی بررسی کرده‌اند.

«فرهنگ مردم» ترجمه «فولکلور» است که قبلاً غالباً آن را فرهنگ عوام، فرهنگ عامه، فرهنگ سنتی، فرهنگ شفاهی، آداب و رسوم عامه، اعتقادات و آموزه‌های عوام، خرافات عامه، توده‌شناسی، معارف خاله‌خان‌باجی‌ها و ... می‌نامیدند و فراهم‌آوردگان این دانشنامه ترجیح داده‌اند که آن را فرهنگ مردم بنامند که جنبه‌های ارزشی منفی سایر تعبیر را نداشته باشد و فولکلوریست (folklorist) یعنی متخصص فولکلور را «پژوهنده فرهنگ مردم» نامیده‌اند. فولکلور مرکب است از دو جزء folk (مردم، توده مردم) و lore (علم و دانش) و جمعاً می‌شود دانش راجع به توده مردم. دانش در این جا به معنای اطلاع و آگاهی است نه علم و دانش.

دانشنامه مورد بحث مشتمل است بر فهرست بلندبالایی، در ۱۲ صفحه به قطع رحلی، از دست‌اندرکاران تهیه آن که شامل مشاوران، شورای علمی، سرپرستی، سرویراستاری، محققان، ویراستاران و همکاران و غیره، و صورت بخش‌های مختلف دایرةالمعارف که نشان می‌دهد گروه عظیمی از دانشمندان و محققان و پژوهندگان با این دانشنامه همکاری داشته‌اند و شاید در ایران کمتر کسی را بتوان یافت که در این رشته صاحب‌نظر باشد و نامش در این فهرست نیامده باشد. سپس مقدمه‌ای در شش صفحه درباره مفاهیم فولکلور و چگونگی تنظیم دانشنامه آمده است و آن‌گاه اصل کتاب به ترتیب الفبایی آغاز می‌شود. مقالات این جلد از «آب» شروع می‌شود و به «باران» پایان می‌یابد؛ در حالی که در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، که تا کنون ۱۹ جلد آن منتشر شده، حدود یازده جلد را مقالات آب تا باران دربر گرفته است و اگر به همین منوال پیش برود گمان نمی‌رود که دوره این دایرةالمعارف تا سی سال دیگر به پایان برسد و لذا می‌توان

دانشنامه فرهنگ مردم ایران، جلد اول: آب - باران، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱.

این دانشنامه سودمند حاوی مزایایی است که در کمتر دانشنامه‌ای می‌توان سراغ گرفت. نخست آن که غالب عناوین و مداخل آن خواندنی است؛ توضیح این که دانشنامه‌ها از مراجع مهم علمی هستند و مانند فرهنگ‌ها به عنوان مرجع به کار می‌آیند نه برای مطالعه. لذا اگر دانشنامه‌ها نیاز خاص مراجعه‌کنندگان را به خوبی و با کمال ایجاز و اختصار و در عین حال با کمال وضوح و سادگی برآورده کنند، به هدف خود رسیده‌اند و از همین روی جامعیت دانشنامه‌ها در محدوده‌ای که برای خود تعیین کرده‌اند از ضروریات است.

اکنون باید گفت که دانشنامه فرهنگ مردم ایران علاوه بر مرجعیت این حسن را دارد که کتابی خواندنی است؛ یعنی بسیاری از عناوین آن سرگرم‌کننده و آموزنده و لذت‌بخش است و از این نظر مزیتی بر سایر دانشنامه‌ها دارد.

دوم این که به لحاظ موضوعی منحصر به فرد است. زیرا مطالب آن به آسانی در منابع دیگر به دست نمی‌آید. اگرچه کتاب‌ها و مقالات بسیار درباره آن‌ها نوشته شده است، جمع آن‌ها و تلخیص آن‌ها و افزودن آگاهی‌های جدید و تنظیم آن‌ها در ذیل عناوین مختلف از مزایای این کتاب است.

سوم این که مطالب این دانشنامه با زندگی مردم عادی سروکار دارد، نه با دانشمندان و محققان و دانش‌پژوهان، بنابراین تمام جنبه‌های زندگی آن‌ها را در برمی‌گیرد از عالم و عامی، به همین سبب فراهم‌کنندگان آن «فرهنگ مردم» را بر سایر اصطلاحات متداول ترجیح داده‌اند. البته این مفهوم در حقیقت از مفاهیم وارداتی از غرب است و ابتدا در اروپا پیدا شده است و در فرهنگ‌های انگلیسی آغاز کاربرد کلمه «فولکلور» را در سال ۱۸۴۶ دانسته‌اند؛ یعنی بیش از یک و نیم قرن پیش، و در ایران گرچه مواد و آثار بسیاری از فرهنگ مردم در کتب قدیم و جدید وجود داشته است، هرگز به آن به

* استاد بازنشسته دانشگاه.



گفت که حداقل تا سی سال آینده این دایرةالمعارف جوابگوی تمام نیازهای محققان و پژوهشگران نخواهد بود. با توضیح اخیر، باید گفت یکی از دیگر مزایای دانشنامه فرهنگ مردم ایران این است که احتمالاً به زودی تکمیل می شود و منتظران را به زمان های دور حواله نمی دهد و احتمالاً این دانشنامه در پنج - شش جلد به پایان خواهد رسید؛ به ویژه که عده کثیری از اهل تحقیق و دانشمندان و علاقه مندان این رشته با آن همکاری می کنند.

چنان که گفته شد، بسیاری از مقالات این دانشنامه خواندنی و سرگرم کننده است، اما لازم است یک اشتباه بزرگ در نام سراینده یا بهتر بگویم نویسنده داستان امیرارسلان را اصلاح کنم و آن این است که محمدجعفر محبوب در مقدمه ای که بر این داستان نوشته و در سال ۱۳۴۰ به همت سازمان کتاب های جیبی چاپ شده است در صفحه سیزده، از نوشته دوست علی خان معیرالممالک آورده است که: نقال این قصه برای ناصرالدین شاه نقیب الممالک بود، اما نام کوچک او را معیرالممالک ذکر نکرده است و محبوب از روی نام قصه دیگری به نام «ملک جمشید و طلسم آصف و حمام بلور»، که در سال ۱۳۲۷ شمسی چاپ شده است و این قصه اخیر را از تألیفات محمدعلی نقیب الممالک در رمضان ۱۲۹۲ هجری قمری دانسته است، نام کوچک نویسنده امیرارسلان را هم محمدعلی ذکر کرده است، اما نام صحیح او، به احتمال قوی، حاجی میرزا احمد نقیب الممالک شیرازی است که در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در گذشته است و در مشهد مقدس دفن شده؛ چنان که در آثار العجم تألیف فرصت شیرازی (ص ۲۶۲) و در فرهنگ سخنوران (ص ۶۱۴) آمده است. و او رساله کوچکی به شعر به صورت ترکیب بند دارد به نام باده بی خمار در هفت بند، که در ملک ری در بارسئیل هزار و دویست و هشتاد و اند سروده است، با یک مثنوی کوچک در آداب حکومت به طنز و جمعاً در ۱۹ صفحه که در ۱۲۸۵ سروده و با حروف سربی چاپ شده است. او، به نوشته فرهنگ سخنوران، پسر حاجی درویش حسن قصه خوان بوده و به نوشته فرصت (ص ۲۶۳) پسری داشته است به نام میرزا مهدی نقیب الممالک که حکیم و شاعر بوده است و در هیچ کدام از این دو کتاب سخن از محمدعلی نقیب الممالک نیست و قصه ملک جمشید شاید از نقیب الممالک دیگری از فرزندان حاجی میرزا احمد

نقیب الممالک بوده است.

نام برخی از مشاهیر که درباره آن ها توده مردم افسانه ها ساخته و بافته اند در این دانشنامه عنوان شده و درباره این افسانه ها اشاراتی شده است مانند افسانه هایی راجع به ابن سینا و ابوریحان بیرونی و انوشیروان و امام حسین^(ع) و باباطاهر و غیره. و کتاب هایی حاوی اشاراتی از فرهنگ عامه نیز معرفی گردیده است؛ مثل آثار الباقیه ابوریحان و اخلاق الاشراف عبید زاکانی و انیس الناس و نیز برخی سفرنامه های خارجیانی که در آن ها ذکری از اعتقادات و رسوم خرافی مردم شده است.

نکته دیگر ذکر برخی میوه ها و سبزیجات است که فوائد و مصارف خوراکی و طبی و آشپزی آن ها شرح داده شده است؛ همچون آلو، آویشن، اسطوخودوس، انگور، اسفناج و غیره که گمان می کنم این کار توسعی است در مفاهیم فرهنگ مردم، زیرا خوراکی ها و سبزیجات و میوه ها را نمی توان دقیقاً سوژه فرهنگ عامه دانست و آشپزی و طبابت و خوراک از امور عادی مردم است و کمتر عوام زدگی در کاربرد آن ها دیده می شود؛ البته برخی از آن ها در فرهنگ عامه مصرف دارد همچون اسفند که برای بخور و دفع چشم زخم به کار می رود. دیگر آن که برخی عناوین دینی و مذهبی را هم به عنوان سوژه فرهنگ عامه ذکر کرده اند همچون آیه الکرسی و نام برخی امامان که شایسته نیست؛ زیرا که این ها قداست دینی دارند و بازیچه و ملعبه عوام نمی شوند و اگر برخی اعمال عامیانه در پیرامون آن ها انجام می گیرد باید تحت عناوین دیگری ذکر شود؛ مثلاً خواندن آیه الکرسی در هنگام سفر را می توان در آداب مسافرت ذکر کرد و این از کارهای عوام نیست و خواص هم بدان پایبندند.

دیگر آن که ساختن آرامگاه ها برای امامان و امامزادگان را از قول شخصی خارجی به نام هیلنبراند مغایر با دستور حضرت رسول^(ص) و احکام اسلام دانسته اند. اگر بناست در این موارد حکمی نقل شود باید از کتب فقهی و فقهاء عالی قدر نقل کرد، نه از یک خارجی متأثر از افکار وهابیان.

در صفحه ۱۰ آنچه دوستکامی نامیده شده است در حقیقت سنگاب است که هنوز در مدخل بسیاری از مساجد و از جمله مسجد امام در اصفهان وجود دارد.

در صفحه ۱۱ نوشته اند آب چاه توسط آبکش یا دلو یا چرخ چاه کشیده می شده که صحیح آن با دلو است.



در صفحه ۱۲ نوشته شده که در ترانه‌های آذربایجانی، با پاسداشت آیین زردشت در گرمی داشت آتش، آن را نماد آبادانی می‌شمردند و شعری از بهمن کاظمی نقل شده است به فارسی و من گمان نمی‌کنم آذربایجانی‌ها بعد از چهارده قرن که از مسلمان شدن‌شان می‌گذرد هنوز از زردشت پاسداشت و آتش را احترام کنند، و اگر چنین می‌بود باید شعر به ترکی بوده باشد نه شعر فارسی که معلوم است همین روزها سروده شده است.

در صفحه ۱۴۴ از قول یک آلمانی، که به دربار شاه‌عباس رفته بوده، آمده است: ایرانی‌ها غذا را بدون بشقاب و با دست می‌خورند و کارد و قاشق در میان نبود. این نه کار عامیانه‌ای بوده است و نه نادر؛ تا همین نیم قرن پیش در تمام ایران در خانه‌ها برای افراد خانواده و در مهمانی‌ها برای هر چند نفر مهمان یک سینی پلو می‌کشیدند و افراد دور سینی می‌نشستند و با دست از جلوی خود غذا می‌خوردند و اگر مثلاً در طرف مقابل کسی گوشت یا مرغی بود حق نداشت دست دراز کند و آن را برای خود پیش کشد. آداب غذاخوردن با قاشق و چنگال از فرنگی‌ها به ما رسیده است و آن هم در همین اواخر و این هم که نوشته‌اند برای نوشیدن شربت‌ها قاشق چوبی یک‌بار مصرف به کار می‌رفته درست نیست. این قاشق‌های چوبی هم تا همین اواخر ساخته می‌شد و در قدح شربت‌ها گذاشته می‌شد و از آن به عنوان لیوان استفاده می‌گردید و یک‌بار مصرف نبود و برخی بسیار عالی و گران قیمت بود.

در صفحه ۱۴۶ نام کتاب‌های کُنز الفرائد فی تنويع الموائد و زهر الحديقة فی الاطعمة الاثیقة غلط چاپ شده است. ابراهیم ادهم در صفحات ۲۳۱-۲۳۵ مدخل شده و مطالبی از کتب صوفیه درباره او نقل شده که کلاً مجعول است و این شخصیت اسطوره‌ای عرفا از روی شرح حال بودا در مشرق ایران ساخته شده و بر اساس الگوی او برایش مقاماتی قائل شده‌اند و در کتب صوفیه در شرح حال او تناقضات بسیاری هست که در این جا شرح آن ممکن نیست.

در صفحه ۴۵۷ از قول جرجی زیدان از بادبزی به نام مذاب نام برده شده است که گمان کنم در نقل آن اشتباهی رخ داده شده باشد، چون صحیح این کلمه مذبه است به معنای مگس کش که جمع آن مذاب است با تشدید با و آن بادبزن نیست.

در صفحه ۵۱۸ نوشته‌اند در شاهرود برای درمان هیزه به معنی اسهال و استفراغ به طفل داروی هیزگی می‌داده‌اند، صحیح

آن البته هیضه و هیضگی است که با تلفظ عامیانه فارسی نوشته شده است و اصل آن عربی است (ر.ک: المنجد، ص ۸۸۱ ذیل هیض). در صفحه ۷۵ کلک را آتش‌دان بزرگی به شکل استوانه یا منشور هشت‌ضلعی دانسته‌اند که بالای تکیه قرار داشته و بلندی آن به اندازه قد یک نفر آدم و قطرش حدود یک متر بوده است. من نمی‌دانم این نوع کلک در کجا وجود دارد و احتمالاً نام بنایی است در روستایی یا شهری، اما کلک در اصطلاح مردم تهران و اصفهان به معنی منقل گلی است که فقرا و بی‌نویان داشته و در آن آتش می‌کرده و قوری و کتری را در کنار آن می‌گذاشته‌اند و در شب‌های زمستان آن را زیر کرسی می‌نهادند و تریاک‌های فقیر معمولاً یک کلک کوچک همراه خود داشته‌اند. شاعری که موش و گربه عبید را به صورت مخمس درآورده است می‌گوید:

جای تریاکیان به کنج مبال
ساعت و روز و هفته و مه و سال
کلک و سیخ و انبر است و ذغال
دو بدین چنگ دو بدان چنگال
یک به دندان چو شیر غرانا

در صفحه ۸۵ آخیه را صورتی از آخور دانسته‌اند در حالی که آخور کلمه‌ای فارسی است و آخیه صورت فارسی شده کلمه آخیه است بر وزن بقیه که جمع آن اوای و اخایاست و آن طنابی است که به میخ طویل در زمین بسته می‌شود و سر دیگر آن را به پای چارپایان از قبیل خر و اسب و قاطر می‌بسته‌اند تا نتواند جای دوری برود یا بگریزد، و به هیچ وجه به معنای آخور نیست و در همین صفحه در متن مقاله به «فرهنگ» ارجاع داده شده است که من نفهمیدم کدام فرهنگ منظور است. ضمناً آخیه را در فارسی بخو بر وزن دورو یا بخاو هم می‌نامند که اصل آن ترکی است. اصطلاح بخوبریده در اصل یعنی اسب یا الاغی که طناب پای خود را آن قدر این طرف و آن طرف می‌کشد تا پاره شود. و سپس می‌گریزد و کنایه از شخص سرکش و ایلخی است.

در خاتمه باید گفت که این اندک کاستی‌ها به هیچ وجه از ارزش این دانشنامه نفیس و باارزش نمی‌کاهد و امید است که به زودی تألیف و چاپ مابقی مجلدات آن به پایان برسد و چشم مشتاقان را روشن سازد. به همه دست‌اندرکاران بزرگوار آن خسته نباشید و بدین مناسبت تبریک می‌گوییم. ■

